

## تأثیر اوضاع سیاسی، اجتماعی و امنیتی دوره پهلوی بر خودکشی نخبگان (مورد مطالعه: محمدولی خان تنکابنی، علی اکبر داور، صادق هدایت و غلامرضا تختی)

حسن رستمی<sup>1</sup>، مسعود بیات<sup>2</sup>

تاریخ دریافت: 1396/04/19  
تاریخ پذیرش: 1396/06/27

از صفحه 39 تا 64

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تاریخ نظامی  
سال چهارم، شماره سیزدهم، تابستان 1396

### چکیده

سیاست‌های حکومت پهلوی تأثیرات مهمی بر فضای جامعه ایران برجای گذاشت. نخبگان به‌عنوان برگزیدگان جامعه بیشترین تأثیرات را پذیرفتند. ویژگی استبدادی دوران پهلوی بیشتر در جهت حفظ و بقای حکومت و جلوگیری از بروز ناآرامی و مخالفت در سطح جامعه بود. این سیاست‌ها به همراه عوامل مختلفی همچون دخالت بیگانگان در کشور، ناآرامی‌ها و هرج‌ومرج پس از تبعید رضاشاه و کودتای 28 مرداد 1332، صدمات فراوانی به جامعه نخبه کشور و همچنین دیگر اقشار جامعه وارد ساخت. برنامه‌های حکومت به‌طور گسترده و در اغلب زمینه‌ها سعی در مهار و هدایت جامعه به سمت یک‌صدایی کردن بود. بنابراین این مقاله می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که فضای امنیتی و فشارهای سیاسی چه تأثیر در خودکشی نخبگان داشته است؟ بر اساس یافته‌های تحقیق، سیاست‌های حکومت پهلوی با امنیتی کردن کشور، اختناق در جامعه، سانسور مطبوعات و با تأسیس نهادهای هم‌سو با این رویکرد در کنار دیگر عوامل تنش‌زای کشور در خودکشی نخبگان تأثیرگذار بود. این تأثیرگذاری را در خصوص محمدولی خان تنکابنی می‌توان دید. ادامه این سیاست با تشدید اقدامات امنیتی، مهار و دفع سیاسیون باعث خودکشی علی‌اکبر داور شد. در دوره محمدرضا شاه این سیاست با مشکلات عدیده کشور همراه بود. خودکشی صادق هدایت نتیجه اقدامات امنیتی، سانسور و اختناق حکومت محمدرضا شاه و رویدادهای دهه بیست ششمی می‌باشد. به‌طور کلی تأسیس ساواک و سیاست سرکوب و اختناق، قاطبه جامعه ایرانی را ناامید و مأیوس از آینده ساخت و منجر به خودکشی برخی از نخبگان شد.

### کلید واژه‌ها

خودکشی، دوره پهلوی، تنکابنی، داور، هدایت، تختی.

1- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی (نویسنده مسئول): rostami.h1210@gmail.com

2- دانشیار تاریخ دانشگاه زنجان: masoud.bayat@znu.ac.ir

## مقدمه

کودتای سوم اسفند 1299 شمسی و به قدرت رسیدن رضاخان پایان آمال و آرزوهای مجاهدین و روشنفکران مشروطه بود. برای قدرت‌یابی رضاخان اغلب اندیشمندان و پژوهشگران موارد متعددی را ذکر نموده‌اند که اغلب از فضای آشفته پس از مشروطیت نشأت گرفته است. برای نمونه انحراف از مشروطیت، غلبه سکولاریسم، هرج‌ومرج‌گرایی و ناامنی توسط نجفی و فقیه حقانی مورد توجه قرار گرفته است (نجفی و فقیه حقانی، 1392: 457)؛ اما ظهور رضاشاه و تأسیس سلسله پهلوی سرآغاز فصلی جدید در تاریخ ایران بود که اثراتی مهم بر روی جامعه ایران برجای گذاشت. در این بین نخبگان ایرانی بیشترین اثرپذیری و آسیب را از سیاست‌های حکومت پهلوی بر خود دیدند. اقدامات رضاشاه که در جهت بقای حکومت وی صورت می‌یافت، فضای کشور را غیرقابل تحمل برای قاطبه مردم و بالأخص نخبگان ساخت. شهریور 1320 شمسی و به قدرت رسیدن محمدرضا شاه نتوانست آمال و آرزوهای جامعه ایرانی را برآورده سازد. با شکست نهضت ملی مصدق و تبعید وی، شاه در پیگیری سیاست‌های پدرش تصمیم‌گیرنده اصلی کشور شد و اقدامات وی فضا را برای حیات نخبگان ایرانی مسموم ساخت. در این پژوهش محور اصلی بر این پرسش استوار است که اقدامات حکومت پهلوی و فضای امنیتی جامعه ایران چه تأثیری بر خودکشی نخبگان یادشده داشت؟ و آیا خود نخبگان و فعالیت‌ها و اقداماتشان در کنار حکومت و جامعه عصر پهلوی در این انتحار اثرگذار بوده است یا خیر؟ فرضیه پژوهش این است که سیستم امنیتی و پلیسی کشور به همراه تنگنا قرار دادن بزرگان و هم‌چنین بیم و هراس حکومت از سرنگونی باعث دفع ایشان گردید. سیاست‌های استبدادی در دوران رضاشاه که در دوره فرزندش نیز تکرار شد، در کنار مشکلات عدیده دیگر اغلب این نخبگان را مأیوس و ناامید نسبت به آینده خویش و مملکت ساخت که خودکشی را راه‌حل نهایی مشکلات یافتند. در کنار این عوامل فعالیت‌ها، جایگاه اجتماعی و ویژگی‌های شخصیتی هر یک از این بزرگان در انتحارشان بی‌تأثیر نبود.

درباره پیشینه‌ی پژوهش، کتبی در زمینه خودکشی نخبگان و هم‌چنین نخبه‌کشی در جامعه ایران نگارش یافته است. کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی نوشته علی رضاقلی به تحلیل شرایط دوران سه شخصیت تاریخ ایران پرداخته است. انتشار کتاب نخبه‌کشی

اثر محمدرضا نمازی معضل عقب‌ماندگی ایران را ناشی از نخبه‌کشی قلمداد نموده است. در کتاب‌ها و مقالات منتشر شده به‌صورت جداگانه به خودکشی هریک از این نخبگان پرداخته شده که در کتاب خودکشی صادق هدایت نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان به زندگی و انتحار هدایت توجه شده است. کتاب بازیگران عصر طلایی اثر ابراهیم خواجه‌نوری به بررسی زندگی علی‌اکبر داور در کنار دیگر بزرگان تاریخ معاصر می‌پردازد. پژوهش کنونی متفاوت از موارد ذکر شده به تحلیل و بررسی تأثیرات حکومت بر خودکشی ایشان پرداخته است که برای نخستین بار این چهار نخبه دوره پهلوی از این دیدگاه در قالب یک مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این پژوهش با تکیه بر منابع تاریخی و به روش کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی سامان یافته است.

#### چهارچوب نظری تحقیق

ظاهراً کلمه «خودکشی» نخستین بار از سوی کشیش فونتن در سال 1773 میلادی به کار برده شده است. بعدها نویسندگان دائره‌المعارف فرانسه مجدداً این کلمه را به کار بردند. از قرن نوزدهم تحقیقات علمی واقعی درباره آن به‌عمل آمد. از همین زمان دو مکتب روبروی هم قرار گرفتند (روانشناسی، جامعه‌شناسی) که هریک نظریه خاصی درباره خودکشی عرضه می‌کنند (مورن، 1366: 17). نخستین تحلیل جامعه‌شناختی از خودکشی توسط دورکیم فرانسوی صورت پذیرفت. او نظریه خود را در خصوص خودکشی بر پایه همبستگی اجتماعی پایه‌ریزی کرد. دورکیم چهار علت برای خودکشی تعریف نمود: 1- خودکشی خودخواهانه 2- خودکشی دگرخواهانه که شخص وابستگی به جامعه دارد 3- خودکشی هرج‌ومرج‌گرایانه که ناشی از بی‌قانونی جامعه است 4- خودکشی تقدیرگرایانه که زمانی روی می‌دهد که اراده‌ها، عواطف و انگیزه‌های اعضای جامعه تحت کنترل شدید باشند (ستوده، 1348: 131). نظریه‌های روان‌شناختی بر نقش فرد در تصمیم به خودکشی تأکید دارد. اسکیرول اولین روان‌پزشکی بود که خودکشی را از دیدگاه روان‌شناختی مورد بررسی قرار داد؛ اما نخستین بینش روان‌شناختی در مورد خودکشی به‌وسیله فروید ارائه شد. نظریه روان‌تحلیلی فروید علت خودکشی را خشم درون‌فکنی شده فرد می‌داند، یعنی فرد تکانه‌های پرخاشگری و خصومت را به درون خود متمرکز کرده است. نظریه روان‌شناختی یادگیری که علت

انتحار را در عواملی چون انتقام، پیوستن به عزیز از دست رفته یا آسایش مطلق می‌داند. همچنین دیدگاه روان‌شناختی یادگیری اجتماعی، علت را در تقلید از الگو می‌داند. هالچین در نظریه روان‌شناختی علت خودکشی را نوعی رفتار مساله‌گشایی می‌داند. بر اساس این دیدگاه، خودکشی ممکن است از ارزیابی شناختی شخص از موقعیت به‌عنوان ناامیدی و از مرگ به‌عنوان راهی برای خلاص شدن از مشکلات ناشی شود (هالچین، 1387: 113). داگلاس جی جامعه‌شناس آمریکایی مؤلف کتاب «معانی اجتماعی خودکشی» یکی از مدعیان بزرگ رهیافت تفسیری در مطالعه‌ی خودکشی است. او ضمن انتقاد از نگرش دورکیم استدلال می‌کند که جامعه‌شناسان باید از منابع اطلاعاتی استفاده کنند که حتی‌الامکان آنها را به دنیای درونی شخصی که خود را کشته است، نزدیک کند. این منابع شامل داده‌هایی است که قربانی از خود به‌جای گذاشته است. جاکوبز جامعه‌شناس برجسته غربی رویکردی پدیدارشناسانه در مطالعات جامعه‌شناسی دارد. او در مطالعه پدیدار شناختی یادداشت‌های خودکشی دورکیم و آن دسته از جامعه‌شناسانی را که به بررسی میزان خودکشی پرداخته‌اند، به خاطر اعتقادشان به این‌که می‌توان بدون مطالعه فرد اقدام‌کننده به خودکشی، خودکشی را تبیین کرد، مورد انتقاد قرار داده است. به نظر جاکوبز درک خودکشی می‌تواند صرفاً بر اساس ملاحظه دقیق چگونگی تعریف فرد از وضعیت صورت گیرد. استفان پالمر در کتاب روانشناسی خودکشی برای اولین بار کوشیده اثری کاربردی به مخاطبان عرضه نماید. او با تشریح رویکردهای درمانی مختلف به شکل نوین به مسئله می‌پردازد.

پورتا جامعه‌شناس و محقق ایتالیایی اعتقاد به رابطه میان نظریه‌ها (جامعه‌شناسی و روان‌شناسی) دارد. به اعتقاد او میان عوامل از نوع مردم‌شناختی فردی و عوامل خارجی واقع در حد وسط میان فرد و جامعه از طرف دیگر یعنی عوامل محیطی، آب‌وهوا، جامعه‌شناختی یا فرهنگی هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد. به عقیده پورتا دیدگاه روان‌شناختی، روانکاو و حتی روان‌پزشکی وقتی می‌تواند مفهوم پیدا نماید که با دیدگاه‌های محیطی و جامعه‌شناختی ارتباط داده شوند (صبحی و عبدوی‌نژاد، 1387: 31).

### محمدولی خان تنکابنی

مرا عار باشد از این زندگی      که سالار باشم کنم بندگی

روایت می‌کنند که محمدولی خان در روزهای آخر زندگی این بیت شعر را زمزمه می‌نمود (یوسفی‌نیا، 1371: 583).

سپهسالار محمدولی خان تنکابنی از رهبران مشروطیت و یکی از دو سردار فاتح تهران می‌باشد. محمدولی خان تنکابنی در دوره ناصری و مظفری یکی از بزرگان دربار بود و برای دفع غائله ترکمانان از سوی ناصرالدین‌شاه قاجار به لقب نصرالسلطنه مفتخر گشت. برای نخستین بار سپهسالار در دوره ناصری ضراب‌خانه را اجاره کرد، اما سوءاستفاده و تقلب در ضرب سکه‌ها باعث اخراج او از ضراب‌خانه شد و از این‌پس خانه‌نشین گردید و به امور شخصی پرداخت (بامداد، 1362: 17/4)؛ اما این خانه‌نشینی پایان حیات سیاسی وی نبود و پس‌از آن به سمت وزیر خزانه و گمرک در سال 1311 ه.ق منصوب شد. خصوصیت بارز سپهسالار تنکابنی بی‌تردید نترسی و گردن‌فرازی در مقابل هر نوع باج‌خواهی و ظلم و ستم به ظن خویش بود.

در دوران محمدعلی شاه قاجار پس از به توپ بستن مجلس، مردم تبریز علیه حکومت مرکزی قیام نمودند. شاه هم عین‌الدوله را حاکم تبریز و سپهسالار را فرمانده قشون آذربایجان کرد و برای سرکوبی شورش به این خطه فرستاد. ولی آن‌ها نتوانستند شورش مردم را آرام نمایند و سپهسالار از سمت خود استعفا داد. شاه نیز استعفای او را پذیرفته و او را به تهران احضار نمود اما او به تهران نیامده و به تنکابن رفت. از آن زمان به بعد تغییر چهره داده و همراه مشروطه خواهان شد (مدنی، 1387: 125/1). اوایل سال 1327 ه.ق که مجاهدین رشت را تصرف و آقابالاخان حاکم رشت را کشتند، طی نامه‌ای به سپهسالار او را به رشت دعوت کرده و به فرماندهی انتخاب نمودند. این تصمیم انقلابیون گیلان یکی از کارسازترین و هوشیارانه‌ترین راهکارهایی بود که اتخاذ گردید و اثر مستقیم سیاسی و نظامی به نفع فتح تهران گذاشت. آنان با این عمل باعث شدند که سپهسالار تمام پل‌های ارتباطی خود را با دربار قاجار خراب کند. محرم 1327 ه.ق تلگرافی از شاه قاجار برای سپهسالار ارسال شد: «محمدولی! محض فوق نمک‌به‌حرامی تو به دولت، تو را از شئون دولت خارجی و املاک تو را خالصه نمودیم». سپهسالار نیز تلگرافی بدین مضمون نوشت: «باغشاه! الحمدالله که از این ننگ خارج شدم و در املاک من هیچ‌کس قدرت دخالت نخواهد داشت» (یوسفی‌نیا، 1371: 422).

گرچه نقطه ضعف سپهسالار همین املاک و ثروت بود ولی چنانکه در مشروطیت نشان داد، توانست پشت پا به بسیاری از مناصب و موقعیت‌های اجتماعی‌اش بزند.

پس از مشروطیت اتهام هم‌دستی با محمدعلی شاه قاجار برای بازگشت به ایران که از روحیه فتووالی سپهسالار نشأت می‌گرفت تا پایان عمر وی مرتفع نگردید (عین‌السلطنه، 1377: 3365/5). قرارداد امتیاز نفت مازندران که توسط سپهسالار به خوشتاریا تبعه گرجی داده شد، از این روحیه ثروت‌اندوزی و مال‌دوستی سرچشمه می‌گرفت. قراردادی که در 6 بهمن 1294 به مدت 99 سال به خوشتاریای گرجی انتقال یافت و تبعات آن تا سالیان متمادی گریبان‌گیر دولتیان شد (شمیم، 1393: 420). سپهسالار به هنگام استعفا از آخرین ریاست وزرایی‌اش هفتاد سال سن داشت و به همین دلیل به‌طور رسمی در امور سیاسی کشور مداخله نداشت (صفایی، 1385: 177/1). مشروطیت در اشاعه و ترویج حقوق فردی در ایران تا حدودی موفق بود، ولی در نهادینه کردن این حقوق و تثبیت آن در فرهنگ سیاسی ایران شکست خورد. به دنبال این شکست، بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی اجتماعی و فقدان تجربه تاریخی نهادهای ملی و نیز اصول‌گرایی سنتی، ناهم‌خوانی متن عاریت گرفته‌شده از غربیان با بستر استبدادزده جامعه ایرانی، پیامدهای مخاطره‌آمیز جنگ جهانی اول نسبت به استقلال و تمامیت ارضی ایران، کم‌کاری و عوام‌فریبی احزاب و زدو خورد آن‌ها با همدیگر، احساس تأسف از حوادث بعد از مشروطه، ناامیدی از رجال ملی و سرانجام ناکارایی دستگاه مشروطه به وجود آمد (تاجیک، 1382: 124) که این عوامل تأثیرگذار در کنار دیگر عوامل، زمینه‌سازی به قدرت رسیدن رضاخان را فراهم ساخت.

پس از کودتای سوم اسفند، سید ضیاء‌الدین طباطبایی حدود هفتاد تن از معترضان کودتا را به زندان انداخت که سپهسالار از جمله آنان بود (بهار، 1357: 19/1). قدرت گرفتن رضاخان از راه ائتلاف با حزب محافظه‌کار اصلاح‌طلب مجلس چهارم آغاز شد. این ائتلاف در واقع برای محافظه‌کاران سودمند بود. رضاخان، اشرافی را که سید ضیاء زندانی کرده بود، آزاد کرد. از انتخاب نخست‌وزیر وقت (قوام) طرفداری کرد و سپهدار محمدولی خان تنکابنی را به موقعیت برجسته‌اش در ایالات ساحل خزر بازگرداند (آبراهامیان، 1388: 163)؛ اما این رویه رضاخان پس از به سلطنت رسیدن تغییر یافت. غصب زمین‌ها و املاک مردم توسط رضاشاه از همان ابتدای به سلطنت رسیدن آغاز شد

و به سرعت دامنه آن گسترش یافت. شهرت رضاشاه در غصب زمین‌ها به جایی رسید که روزنامه‌ای فرانسوی او را جانور زمین‌خوار نامید (کاتوزیان، 1391: 338-339). تقی‌زاده هم در خاطراتش می‌نویسد: «شاه همه مازندران را گرفت. او دلش می‌خواست هرچه ملک مرغوب و ارزنده بود مال خودش بکند» (همان). رضاشاه با علاقه شدیدی که به ثروت‌اندوزی داشت، زمین یک زمین‌دار عمده را به بهانه توطئه علیه دولت مصادره می‌کرد (آبراهامیان، 1388: 171). در شیوه دیگر وزارت دارایی به صاحب ملک که زمینش مورد توجه شاه بود، دستور می‌داد املاک خود را به شخص صلاحیت‌داری بفروشد. البته اکثراً شخص صلاحیت‌دار خود وزارت دارایی بود که یا ملک را تصرف می‌کرد و یا به ثمن‌بخس و به‌زور آن را می‌خرید و سپس به رضاشاه منقل می‌نمود (جامی، 1381: 97). قانون فروش املاک خالصه شگرد دیگر رضاشاه برای دستیابی به املاک حاصل خیز بود. به دستور رضاشاه این قانون در مجلس شورای ملی به تصویب رسید و سپس خود به بهایی ناچیز املاک خالصه دولت را که در واقع بیت‌المال ملت بود، خریداری کرد (قاضی، 1372: 141). سپهسالار تنکابنی از جمله زمیندارانی بود که به سبب سیاست‌های پهلوی اول متضرر گردید و اموالش را به‌زور به دولت واگذار نمود. در این دوره نظامیان برخلاف دوره قاجار جای خان‌ها را گرفتند. از آنجایی که رضاشاه متکی به ارتش خود بود سعی کرد دست آن‌ها را در مناطق آزاد بگذارد و آن‌ها نیز در نقاط مختلف کشور با تهیه املاک برای خود سعی کردند، جای حکام ایالات و ولایات را بگیرند و نیز در تقلیل قدرت ایالات و ولایات عشیره‌ای نقش اساسی ایفا نمایند (سریع‌القلم، 1386: 111). آخرین نقش سیاسی سپهسالار را باید سرکوب غائله اسماعیل‌آقا سیمتقو در آذربایجان دانست که در آن ناموفق بود. به نوشته آبراهامیان، رضاشاه در عین جلب نظر و با خود همراه کردن برخی خانواده‌ها، آن‌ها را از موقعیت‌هایشان به‌عنوان بزرگان محلی و از ایفای نقش طبقه حاکم کشور، نقشی که پس از پایان انقلاب مشروطه ایفا کردند، محروم ساخت. سپهسالار نمونه‌ای از این اشخاص بود که توسط یک بازرس مالیاتی تهدید شد و سرانجام چاره‌ای جز خودکشی نیافت (آبراهامیان، 1388: 187).

به عقیده بامداد، سپهسالار حاضر نشده بود که املاک خود را از دست دهد. در این بین پسر او سرهنگ علی‌اصغر ساعدالدوله آجودان رضاشاه در شکارگاه لشکرک به طرز

مشکوک درگذشت که بعید نمی‌نماید در راستای سیاست ایجاد فضای روانی ناامن برای مخالفان توسط حکومت کشته شده باشد. این حادثه سپهسالار را دستخوش تألمات بسیار نمود و در 8 محرم 1345 ه.ق (27 شهریور 1305) در سن هشتاد سالگی خودکشی کرد (بامداد، 1320: 20/4). برخی مقروض بودن به بانک استقرای روس را علت خودکشی وی قلمداد نموده‌اند که با معاهده معروف 1921 ایران و شوروی تمام اموال بانک به دولت ایران می‌رسید و دولت او را برای پرداخت بدهی تحت فشار قرار داد که چون قادر به تحمل نبود خودکشی نموده است (مخبرالسلطنه، 1388: 372). اما عده‌ای رفتار رضاخان در غصب املاک او را علت این اقدام می‌دانند (خلعتبری، 1362: 202). بی‌شک روحیه سلحشوری و گردن‌فرازی، حس دنیادوستی، اقدامات رضاشاه در غصب اموال وی و سیستم اختناق و امنیتی کشور در خودکشی وی تأثیرگذار بود.

### علی‌اکبر داور

«افسانه حیات دو روزی نبود بیش  
آن هم کلیم با تو گویم چه سان گذشت  
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن  
روز دگر به کندن دل ز این و آن گذشت»

سروده‌ای از کلیم کاشانی که به خط داور در هنگام مرگ کنار بسترش یافتند.

علی‌اکبر داور در سال 1264 شمسی (1885 میلادی) در تهران متولد شد. پایان تحصیلات میرزا علی‌اکبرخان داور مصادف با کودتای 1299 شد. داور که پیش از رفتن به اروپا با سید ضیاءالدین طباطبایی در روزنامه تندروی شرق همکاری کرده و حتی به روایتی به عضویت هیئت تحریریه آن روزنامه درآمد، تصمیم گرفت به ایران مراجعت کند و خود را در اختیار رئیس‌الوزرای جدید یعنی سید ضیا قرار دهد (عامری، 1393: 201)؛ اما سقوط سید ضیا و به قدرت رسیدن سردار سپه، داور را به سمت قدرت نوظهور کشاند. نخستین ملاقاتی که میان رضاخان و داور انجام گرفت، هر یک توجه دیگری را به خود جلب کرد و هر دو به این نتیجه رسیدند که هر کدام می‌تواند دیگری را برای رسیدن به هدفش کمک نماید (عاقلی، 1369: 6). پله‌های ترقی داور از این زمان شروع گردید. حمایت سردار سپه از کاندیدایی داور از حوزه ورامین و خوار که امرای ارتش در آن نواحی صاحب ضیاع و عقار بودند پای داور را به مجلس کشاند (همان: 30). عضویت در مجلس چهارم، انتشار روزنامه مرد آزاد، تأسیس حزب رادیکال، احاطه او به نطق و خطابه، استعداد



در نویسندگی و نیز تأکید او بر ضرورت اصلاحات در کلیه شئون مملکت به سرعت داور را مشهور کرد و در راه ترقی انداخت (عامری، 1393: 203). مثلث سیاسی معروف در این برهه از حضور داور در مجلس شورای ملی بین وی، تیمورتاش و نصرت فیروز ایجاد شد. بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی درباره داور می‌نویسد: «داور در این مدت یعنی از اول سال تاکنون به طرف هر کس رفته و همه اطراف را سنجیده و مصمم شده با تیمور و فیروز همکاری کند. در میان اقلیت نیز رفیقی داشت که خیلی به دردش خورد و آن مرحوم قوام‌الدوله بود و بدین‌وسیله با مدرس هم آشنا شد» (بهار، 1357: 181/1). این مثلث سیاسی در به قدرت رسیدن رضاخان نقش کلیدی را ایفا کرد و هریک از این اشخاص به مناصب بالای کشوری دست یافتند. داور پس از تاج‌گذاری رضاشاه به وزارت عدلیه رسید و در 20 بهمن 1305 کلیه تشکیلات عدلیه را در تهران و سایر ولایات منحل کرد (عامری، 1393: 207).

رضاشاه مدتی پس از به قدرت رسیدن شاید به توصیه انگلیسی‌ها از شهربانی خواست تا به فعالیت‌های سیاسی مضره نیز رسیدگی کند. شهربانی رضاشاه با حدت و شدت به این کار مبادرت ورزید و در زمان مختاری حتی به درون خانواده‌هایی که لازم بود نفوذ کرد. بدین ترتیب رجال رضاخانی یاد گرفتند که باید از شهربانی به‌عنوان یک دستگاه مخوف حساب ببرند (فردوست، 1371: 80). او برای تحکیم رژیم در سال 1310 ش، سرلشگر آیرم را که مردی حيله‌گر و از دست پروردگان افسران روسی قزاق خانه بود، در رأس شهربانی قرار داد و از وی خواست تا همه‌کس و همه‌چیز را تحت مراقبت قرار دهد. آیرم دایره‌ای به نام اداره سیاسی که بعدها کارآگاهی نام گرفت، تأسیس کرد و بسیاری از مقامات و دولتمردان و نمایندگان مجلس را تحت نظر قرار داد. گزارش‌های زیادی درباره افراد به دربار می‌فرستاد و اتهاماتی به برخی اشخاص وارد می‌کرد. نام‌هایی به دربار ارسال می‌نمود و خود مأمور تحقیق آن‌ها می‌شد. داور یکی از قربانیان آیرم بود (فیروز، 1369: 377/2). خسرو معتضد در خصوص اقدامات امنیتی این دوران می‌گوید: «همگام با تمرکز امور اجتماعی و سیاسی، سازمان‌های نظامی و انتظامی رو به توسعه نهاد و به‌مثابه یکی از پایه‌های اصلی حکومت پهلوی به‌تدریج شئون مختلف حیات اجتماعی و سیاسی و حتی خصوصی افراد را تحت نظارت گرفت. مهم‌ترین این اقدام در زمینه تأسیس پلیس سیاسی به‌وسیله آیرم بود. کسانی چون داور، نصرت فیروز،

تیمورتاش و سردار اسعد توسط پلیس سیاسی از اوج قدرت به کنج زندان فرستاده شدند» (معتضد، 1366: 69). سخت‌گیری‌های فراوان برای به‌دست آوردن اخبار داغ سبب می‌شد تا مأمورین خفیه ناگزیر به جعل اکاذیب شوند تا در مورد موضوعی که دغدغه آیرم و شخص شاه بود خبر تهیه کنند. گرچه پیش از آیرم نیز درگاهی به تلاش‌های مشابهی دست زد؛ اما حجم اقدامات او چندان با عملکرد آیرم قابل قیاس نبود، زیرا بر اساس یک گزارش ساده مأمورین خفیه شهربانی، پرونده سیاسی بزرگی پدید آمد. این پرونده‌سازی‌ها شعاعی به وسعت قلمرو کشور داشتند و علاوه بر مقامات عالی‌رتبه کشوری و روسای ادارات و ملاکین و متنفذین ولایت را نیز در برمی‌گرفت. آیرم هرروز گزارشات مأمورین سیاسی را نزد شاه می‌فرستاد و این اعمال ممکن بود به بازداشت، عزل، توقیف و مجازات‌های سنگین منتهی شود (ملایی توانی، 1381: 239).

رضاشاه در اواخر کار به‌تنهایی و بدون بهره‌گیری از مجریانی لایق، نظارت‌کنندگانی هوشمند یا منتقدانی درستکار حکومت می‌کرد. کسانی که قابلیت‌هایشان از نظر او رشک انگیز و نگران‌کننده بود یا او به انگیزه‌هایشان اعتمادی نداشت و کسانی که عقاید و افکار او را به مبارزه می‌طلبیدند یا با خواست و اراده او مخالفت می‌کردند، مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند، به زندان می‌افتادند، به قتل می‌رسیدند و یا روانه تبعید می‌شدند (مخبر، 1371: 58). داور برنامه هفت‌ساله ترتیب داده بود و مرتب می‌گفت: «من به شاه اظهار نموده‌ام که من هفت سال وقت می‌خواهم برای اجرای این نقشه. بعد از آن اعصاب و توانایی‌ام قادر به ادامه خدمت نمی‌باشد. سعی دارم در این مدت چند وزیر دارایی تربیت کنم که نقشه‌های مرا دنبال کنند». این در حالی است که همین تفکرات خیلی زود شاه را نسبت به وی بدبین نمود، به‌گونه‌ای که به شاه القا شد که وی نظر سوئی به حکومت وی دارد تا در شرایط پر اختناق دوره رضاشاه مجبور به خودکشی شود (گلشائیان، 1383: 56). وزیرمختار آمریکا در گزارش مرگ سردار اسعد، درباره‌ی نابودی داور نوشته بود که: «در شرفیابی نوروژ، شاه در حضور وزرای دیگر از عملکرد داور ابراز ناخشنودی کرد. بدین ترتیب که از او تعداد مدیران اجرایی وزارت مالیه را پرسید. وقتی گفتند که در وزارت مالیه یک معاون و دو مدیرکل زیردست وزیر کار می‌کنند، شاه ابراز داشت باینکه تعداد آنها به نسبت مدیران اجرایی وزارت خانه‌های دیگر بیشتر است نمی‌فهمد چرا با چنین وضعی وزیر مالیه کارش را خوب انجام نمی‌دهد» (ماهنامه دوران، 1392:

47). اصولاً هیچ‌یک از نخبگان دوره رضاشاه از امنیت شغلی لازم برخوردار نبودند. در این دوره هیچ‌کس از برکناری بدون تشریفات، دستگیری خودسرانه، زندانی، تبعید و کشته شدن مصون نماند، به‌خصوص بعد از تحکیم پایه‌های حکومت پهلوی (شهرام نیا و اسکندری، 1389: 83). فعالیت‌های داور و بی‌پروایی‌های او این گمان را برمی‌انگیخت که وی خود را در مقامی می‌دیده که می‌توانسته بدون بیم و هراس و مشورت با شخص شاه به فعالیت بپردازد. احمد کسروی در زمان قضاوت و وکالت در عدلیه به بی‌بندوباری و باندبازی داور در زمان تصدی‌گری در این سمت، به‌طور مشروح اشاره می‌کند (کسروی، 1323: 133-141). محسن صدر که پست وزارت را پس از داور تحویل گرفت، در مورد اقدامات وی چنین می‌نگارد: «جز معدودی از قضات سابق، باقی قضات و اعضای عدلیه را از متجددین تشکیل داد، ولی نه برحسب لیاقت و مدارک علمی بلکه فقط به ظاهرسازی پرداخت. به فکر و هوش خود زیاد معتقد بود و سرعت عمل داشت، ولی بدون دقت و تعمق که همین صفت در آخر سبب بدبختی او شد» (صدرالاشراف، 1364: 288). داور برای تربیت قاضی و تکمیل کادر قضایی زحمات زیادی را متقبل شد که بی‌تردید اقدامات او بعدها به پیشرفت و ترقی علم حقوق و دادگستری در ایران انجامید، اما برخی از اقدامات او هم سبب نابودی خود و هم تیره کردن اقداماتش انجامید (عاقلی، 1369: 205-206). وی متحدین قبلی خود را با دست خودش و به دستور رضاشاه از میان برد. برای تعقیب و لجن‌مال کردن نصرت فیروز هیچ‌کس بهتر از داور نبود، لذا پرونده‌ای درست کردند و نصرت‌الدوله گرفتار شد (همان: 249). در ادامه گرفتاری و مرگ تیمورتاش چنان در داور اثر گذاشت که او چند روزی نتوانست بر سرکار حاضر شود. داور مشغول مطالعه در وضع وزارت مالیه بود که در سفر شمال سردار اسعد بختیاری گرفتار شد. این خبر مانند پتکی بر مغز او اثر گذارد و تنها کسی که تاکنون از مجازات و عقوبت مصون مانده بود خود وی بود که طبعاً همین روزها به سراغ او هم می‌آمدند. وقتی روز دهم آذر 1314 محمدعلی فروغی نیز به دنبال حوادث خون‌بار مشهد، سعی در شفاعت برای محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس داشت، از کار برکنار شد، بر نگرانی داور افزوده شد (عامری، 1393: 211). به نوشته‌ی هوشنگ عامری، داور بر این عقیده بود که بعد از فروغی نوبت زمامداری وی فرا رسیده است. ساعت 10 صبح بیستم بهمن 1315 او را به دربار پذیرفتند. شاه که از نابسامانی کشور

سخت متغیر بود، به او و امیر خسروی چند فحش و ناسزا نثار کرد (عاقلی، 1369:310) و به روایتی به داور گفته بود «برو بمیر!» (عامری، 1393:212). با افزایش هزینه‌های ارتش و تورم گسترده‌ای که به وجود آمده بود و با منع فعالیت همه‌ی احزاب سیاسی، شاه همه‌کاره مملکت شده بود. در سال 1315 شمار کمی از اصلاح‌طلبان پیشین در صحنه عمومی باقی‌مانده بودند. داور وزیر عدلیه، شاید به این دلیل که پیش‌بینی می‌کرد به بهانه‌ای رسوا یا کشته شود، خودکشی کرد (آبراهامیان، 1388:191).

سپهبد امان‌الله جهانبانی در خاطراتش می‌نگارد: «داور با تشکیل شرکت‌های مختلف و اتخاذ روش‌های انحصاری به تدریج دچار سردرگمی شده و نگران وضع خود بود. در یکی از جلسات رضاشاه در مورد تحویل مواد کشاورزی مخصوصاً پنبه به شوروی سؤال می‌کند و از تأخیر در تحویل، داور را مورد شماتت قرار می‌دهد. داور اظهار می‌دارد که اکثر این مواد باید از طریق کشاورزی مناطق شمال تهیه شود. آنجا همه چیز در اختیار املاک اختصاصی است و من دخالتی در تولیدات آنجا ندارم. رضاشاه با تغییر می‌گوید: چه حرف‌ها، چه دغل‌بازی‌ها و جلسه را ترک می‌کند. شب همان روز در خواب بودم در اتاق را به شدت کوبیدند و وقتی بیدار شدم، گماشته نظامی اظهار داشت که یکی دو نفر از منزل آقای داور آمده می‌گویند که نوعی حالت خفگی به آقای داور دست داده است. من به سراغ دکتر آگاپیف رفته و به اتفاق او به منزل داور رفتیم. دکتر پس از معاینه آقای داور نظر داد که او در اثر مسمومیت در گذشته است» (عامری، 1393:212). نویسنده کتاب بازیگران عصر طلایی عواملی چند را در خصوص مرگ داور برمی‌شمارد که به شرح ذیل است: روزانه شانزده ساعت کار و مشغله مداوم، ضعف اعصاب و تپش ضعیف قلب، ترک یک‌باره سیگار که به آن شدیداً معتاد بود، فشار و توقع روزافزون دولت، پوچی و میمون‌صفتی اطرافیان به نقل از خود داور (خواججه‌نوری، 1345:53-57). علی‌اکبر داور در 20 بهمن‌ماه 1315 درگذشت. یک شایعه دیگر هم در خصوص مرگ او در افواه جاری بود و آن لایحه پیشنهادی او به مجلس در راستای گفتگو با آمریکائیان می‌باشد که این لایحه به شدت از سوی بریتانیا و شوروی مورد اعتراض قرار گرفت (اوسطی، 1382:234/2).

## صادق هدایت

«در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد. این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد» (هدایت، 1353: 3).

صادق هدایت هنگامی که از ایران ندای آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی می‌جوید در یک خانواده معروف و ثروتمند اشرافی از دودمان رضاقلی خان هدایت چشم برجهان گشود (آرین‌پور، 1380: 7). صادق، نوه نیرالملک فرزند دیگر رضا قلی خان بود. پدر صادق، اعتضادالملک، کارمند عالی‌رتبه دولت بود، لیکن هرگز به مقامات شامخ نرسید و نسبتاً زود هم بازنشسته شد (کاتوزیان، 1372: 7). هدایت از خانواده‌ای اعیانی و بزرگ به دنیا آمد، خانواده‌ای که نسل در نسل از خاندان بانفوذ و رجال مملکتی بودند (بهار، 1382: 12). نظم و آداب مخصوص خانواده هدایت و تضادهایی که بین وی و دیگر اعضای خانواده‌اش دیده می‌شد، سرآغاز شروع مخالفت‌های وی با محیط پیرامونش در دوران کودکی بود (جلالی، 1379: 25). این‌چنین است که در سرآغاز زندگی نویسنده‌ای حساس چون هدایت، تضاد بین او و خانواده و انتقادهای منفی از اطرافیان کم‌کم وی را به سمت فعالیت‌های ذهنی کشاند (بهار، 1382: 31). به‌موازات ورود افکار جدید و با گسترش مراکز آموزشی مدرن، آموزش‌وپرورش جدید و ترجمه و نشر آثار علمی و فرهنگی، توسعه روزافزون مطبوعات، انتشار روزنامه‌ها و تسهیل ارتباطات در طول قرن نوزدهم سبب پیدایش گروهی از نخبگان در طبقه غیرحاکم شد که با مظاهر و مفاهیم زندگی مدرن آشنا و نسبت به آن‌ها کنجکاو بودند (بشیریه، 1383: 74-75). از نتایج این نوع از نخبگان در جامعه ایرانی اشخاصی مانند صادق هدایت بود که بعد از مشروطیت در فضای فرهنگی آن روزگار ایران به پا خاست.

جایگاه و خاستگاه نخبگان تأثیرگذار در ایران بین دو انقلاب برخلاف جوامع پیشرفته که هوش و ذکاوت، تجربه و کارایی نقشی تعیین‌کننده در آن دارد، در وهله‌ی نخست منوط به داشتن ارتباطی مستمر و سازمان‌یافته فAMILI به دربار و شخص پادشاه بوده است. این واقعیت که در طول تاریخ سیاسی معاصر ایران گروهی خاص بر این مملکت حکومت کرده‌اند نه‌تنها در دوران سلطنت قاجار، بلکه در سال‌های سلطنت پهلوی نیز

نمایان است (ازغندی، 1374: 964). این واقعیت در مورد خانواده هدایت و شخص وی تأثیرگذار بود.

به قدرت رسیدن رضاشاه در سال‌های نخستین نویسنده‌گی هدایت، بر روی نوع نگارش، انتخاب موضوع و همچنین اجازه چاپ آثارش تأثیر گذاشت. دولت رضاشاه با استفاده از محدودیت‌های نظام آموزشی مانع از هرگونه آزاداندیشی بود. تحمیل فکری و سیاسی بر روشنفکران یکی از رویه‌های عادی به شمار می‌رفت که با استفاده گسترده از تبلیغات، نوعی وابستگی چاپلوسانه به شاه را در کل جامعه و بدنه سیاسی کشور القا می‌کرد. خصیصه‌ای که نویسنده‌ای مانند هدایت از آن سخت‌گیران بود. احزاب سیاسی نیز از تحمیل سیاسی و فکری در امان نبودند. چنانکه جان فوران می‌نویسد: «چهار حزب سیاسی که در اواخر دهه‌ی 1300 شمسی در مجلس نماینده داشتند همه اساساً طرفدار رژیم بودند؛ اما بازهم رضاشاه آن‌ها را منحل کرد چون از آن بیم داشت که رقیبان وی در این حزب‌ها متشکل شوند» (فوران، 1390: 334).

هدایت پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در ایران، برای ادامه تحصیل راهی اروپا شد. تحصیلاتی که صادق نتوانست آن را مانند دیگر کارهایش به سرانجام برساند. هدایت از دوره تحصیل در اروپا با حسرت یاد می‌نمود (فرزانه، 1372: 267). ره‌آورد هدایت از اروپا را می‌توان سه چیز دانست: 1- آشنایی با نویسندگان بزرگ 2- تألیف چند اثر 3- نخستین تجربه خلاصی از دنیا. هنوز پنج ماهی از ورود هدایت به پاریس نگذشته بود که اقدام به خودکشی نمود. وی محیط آزاداندیشی اروپا را با ایران دوره رضاشاه و سیستم پلیسی وی مقایسه می‌نمود. محمد درگاهی رئیس شهربانی دوره رضاشاه در این زمان با دقت تمام پایگاه‌های نفوذ اجتماعی سردسته محلات، روسای بازار، گردانندگان تحریکات ضد دولتی و مذهب‌یون را ارزیابی نموده و همه‌ی حلقه‌های مربوط به آن را شناسایی کرد و تحت کنترل درآورد (ملایی توانی، 1381: 178). یاس از عقب‌ماندگی ایران نسبت به اروپا در این دوران، سرخوردگی اغلب دانشجویان را به دنبال داشت. هدایت دریکی از نامه‌هایش به این موضوع بدین‌صورت اشاره دارد: «26 ژانویه 1929- در موضوع درس از سایرین پست‌تر نیستم، ولی رفتن به امتحان و گذراندن آن غیرممکن است؛ یعنی دیگران هم مایوس هستند. خود مدرسه هم برای سفارت نوشته که این عده نمی‌توانند امتحان بگذرانند. باری، اوضاع کاملاً خراب و معلوم نیست که به

کجا می‌کشد» (بهار، 1382: 62). دوری از وطن، خودکشی ناموفق و روحیه‌ی خاص هدایت که نمی‌توانست در علوم مهندسی تحصیل نماید، سرانجام او را با تحصیلات نیمه‌تمام در 1309 شمسی به کشور بازگرداند. بهارلو می‌گوید: «اختناق حاکم بر جامعه ایران و ناخرسندی نسبت به نظم معیوب و ناهنجار موجود در ایران در سه دهه نخست قرن شمسی حاضر زمینه‌ای تیره‌ای است که نامه‌های هدایت در متن آن نوشته شده‌اند. مجسم کردن فضای جامعه‌ای که روزها و شب‌هایش مثل «کلیشه»، «بسیار گند» و «بسیار احمقانه» می‌گذرند، صورت و معنای کنایه‌ها و عبارات‌های گسیخته و معماگونه نامه‌های هدایت را در نزد خواننده روشن‌تر بیان می‌کند. اختناق حاکم بر جامعه ایرانی و سیستم امنیتی به‌قدری شدید بود که هدایت در این دوران اعتماد و اطمینانی به جریان ارسال و دریافت نامه‌ها هم نداشت و از دوستانش می‌خواست در نوشتن و ارسال نامه به او ملاحظه نمایند» (بهارلو، 1382: 29-30). تجلی گروه ربه در مقابل گروه سبعة توسط هدایت و رفقایش مفری برای خلق بسیاری از کتاب‌های نفیس و ارزشمند گردید. تفاوت اساسی گروه ربه با سبعة همین نواندیشی و سبک جدید داستان‌نویسی و نگارش بود. این نواندیشی در نزد هدایت از دل کندن از هر آنچه که بوی کهنگی و قاجاری می‌دهد، نشات می‌یافت.

در ششم تیرماه 1316، چند ماه پس از دستگیر کردن پنجاه‌وسه نفر و دو ماه قبل از بازگشت ناگزیر هدایت از بمبئی به ایران، او در نامه‌ای به مینوی می‌نویسد: «بالای در جهنم دانه نوشته‌اند که شما که وارد می‌شوید دست از هر امیدی بشوئید». در حقیقت هدایت بار دیگر با پای خودش به جهنم یا به تعبیر دیگرش به گندستان بازگشت (همان: 24). از شهریور 1320 تا 1326 اتفاقات ناگواری در حیات جامعه ایرانی به وقوع پیوست که آشنایی با آن‌ها ما را در شناخت هر چه بیشتر تحولات کشور در این دوره حساس یاری خواهد داد. برخی از این وقایع بدین شرح است: اشغال ایران و نفوذ سفارت‌خانه‌های خارجی در ارکان حکومت، قحطی، بیماری و نابسامانی اقتصادی کشور، هرج‌ومرج در پناه آزادی، پیمان اتحاد سه‌گانه دول غربی و آغاز مصیبت، پایان جنگ و بحران تخلیه ایران (نجفی و حقانی، 1392: 520-531). اقتدارگرایی شاه پس از ترور ناموفق وی در دانشگاه تهران و تعطیلی حزب توده و بسته شدن برخی از نشریات آغاز گردید. در ادامه این روند، قدرت‌یابی شاه، مسئله نخست‌وزیری رزم‌آرا، جریان نفت و

درگیری‌ها مزید بر ناآرامی‌ها شدند (همان: 538-539). این فضای ناآرام و قحطی و گرانی حاصل از جنگ جهانی دوم و اشغال و دخالت بیگانگان در کشور، نخبگان و دیگر اقشار جامعه را آزرده ساخت. آبراهامیان دهه‌ی پس از شهرپور بیست را دوران نفوذ حزب توده در بین روشنفکران و به‌ویژه نویسندگان می‌داند. او افزون بر بزرگ علوی، توللی، آل احمد، آرام، گلستان و صادق هدایت را هم نام می‌برد. او می‌گوید: «هدایت علیرغم داشتن نوعی بدبینی ذاتی در سال‌های همکاری با حزب توده، چند اثر سیاسی و خوش‌بینانه نوشت. وی پس از تحولات سریع و آشفتگی‌های اواخر 1325، ایران را ترک و سه سال بعد در پاریس خودکشی کرد» (آبراهامیان، 1388: 410-411). این نکته را باید بیان نمود که هدایت بنا به شهادت دوستان و نامه‌هایش که محمد بهارلو گردآوری کرده، تعلق به هیچ حزب و دسته‌ای نداشت و حمایت مقطعی وی از احزاب بنا به مشی و مرام این احزاب که در مخالفت و تضاد با شرایط بحرانی کشور بود، می‌باشد؛ اما سال درگذشت هدایت فروردین‌ماه 1330 شمسی می‌باشد که آبراهامیان آن را 1328 نگاشته است.

فرانتس کافکای اثریشی بیشترین تأثیر را بر زندگی هدایت و آثارش گذاشت. علیرغم یهودی‌زاده بودن کافکا، او بی‌طرفی‌اش را نسبت به دین و مذهب حفظ نمود و نگاه ویژه او به جهان، بسیاری را به سمت مطالعه آثارش کشانید. زجر کشیدن و بیهودگی بشر در آثار کافکا دیده می‌شود و با تأکید به این کیفیت، محققانی مثل ژیل دولوز و فلیکس گواتاری عقیده دارند که کافکا نویسنده‌ای تنه‌است و از سر رنج می‌نویسد. فضای فرهنگی و سیاسی کشور در دوره رضاشاه و اوایل پادشاهی پسرش و هم‌چنین اشغال ایران توسط بیگانگان، هدایت را سرانجام به انزوا و گوشه‌نشینی کشاند. اوج یاس و دل‌مردگی هدایت را می‌توان در نامه‌ای به مجتبی مینوی که بعد از شنیدن خبر دستگیری بزرگ علوی نوشته شده بود، مشاهده کرد. آنجا که می‌گوید: «از فکر برگشتن به مملکت مشدی تقی و مشدی نقی لرزه به تنم می‌افتد و یک نوع آشوب کهنه تو حلقم می‌آید» (کاتوزیان، 1372: 79-80). هدایت در طول زندگانی‌اش به هیچ زنی دل نبست و نتوانست ازدواج نماید. دکتر ناتل خانلری دوست هدایت درجایی به آشنایی هدایت و دکتر فاطمه سیاح در خصوص آثار هدایت می‌پردازد و حالت خجالت و حجب مخصوص او در مقابل زنان و خانم سیاح را بیان می‌نماید (بهار، 1382: 226-227).



روحیه حساس هدایت که نمی‌توانست این زندگی زمینی را تحمل کند، بی‌شک به دنبال مفری می‌گشت تا خود را خلاص نماید. او در 14 آذر 1329 پس از گرفتن مرخصی از بانک ملی به قصد انتحار به پاریس آمد. آپارتمانی در خیابان شامپیونه در شماره 37 اجاره نمود. هدایت عاقبت در روز 19 فروردین 1330 به آشپزخانه آپارتمانش رفت و پتوئی روی زمین پهن کرد، در آشپزخانه را از درون قفل نموده و حتی درزهای آن را با پنبه گرفت، عاقبت حادثه اتفاق افتاد، شیر گاز را باز گذاشت و گاز فضای آشپزخانه‌ی آپارتمان کوچک اجاره‌ای هدایت را فراگرفته و او تنها و خسته به ابرها سفر کرد. شاید آنجا مفری و مأمنی تازه باشد (همان: 351).

### غلامرضا تختی

«امروز شنبه شانزدهم دی‌ماه است. هنوز تصمیم قطعی نگرفته‌ام. به بابک می‌اندیشم... به زندگی‌ام می‌اندیشم که پس از مرگم تباه می‌شود... بابک بی‌پدر می‌شود... نمی‌دانم چه کنم. چشم‌هایم سیاهی می‌رود، دیگر نمی‌توانم بنویسم. دست‌هایم خشکیده و می‌لرزد» (دست‌نوشته‌های تختی پیش از مرگ، روزنامه کیهان، 18 دی 1346).

غلامرضا تختی فرزند رجب در تاریخ پنجم شهریورماه 1309 قدم به عرصه حیات نهاد (عباسی، 1374: 484-482/1). تختی از سال 1950 با قدرتمندی تمام وارد پیکارهای جهانی و المپیک شد و در 1951 هلسینکی نقره گرفت. سپس به ترتیب، مدال نقره المپیک 1952 هلسینکی، مدال نقره جشنواره 1955 ورشو، طلای المپیک 1956 ملبورن، مدال نقره 1958 جام جهانی صوفیه، مدال طلای مسابقات جهانی 1959 تهران، مدال نقره المپیک 1960 رم، مدال طلای جهانی 1961 یوکوهاما، مدال نقره جهانی 1962 تولید و مدال طلای بازی‌های آسیایی را به‌دست آورد (همان: 490-492)؛ اما همان‌طور که برای زندگی هر شخص آغاز و پایانی می‌باشد، برای یک ورزشکار مدال‌آور نیز طلوع و غروبی است. غلامرضا تختی پس از نزدیک به 14 سال حضور قدرتمندانه در مسابقات جهانی و المپیک که در آخر با یک سری ناکامی همراه بود، از دنیای ورزش خداحافظی کرد. مرگ رازآلود تختی و سخنان گفته‌شده پیرامون آن بسیار می‌باشد. آیا به‌راستی او خودکشی نمود؟ آیا حکومت پهلوی در خودکشی یا کشته شدن تختی دست داشت؟ هتل آتلانتیک محل خودکشی تختی فاصله چندان

زیادی با یکی از مراکز ساواک نداشت. وصیت‌نامه تختی و گفته‌های زری امیری پیشخدمت هتل که ساعت‌های باقیمانده عمر تختی را به‌وضوح گزارش می‌دهد، آیا دلیل بر خودکشی او نمی‌باشد؟ و سرانجام اختلاف تختی با همسرش شهلا توکلی که مادر و خواهر تختی به آن اذعان نموده‌اند و منابع رسمی نیز به آن پرداخته‌اند، آیا نمی‌توانسته در خودکشی او تعیین‌کننده باشد؟ هر جریان و گروهی می‌خواهد مرگ تختی را به نفع خویش جلوه دهد، اما ما با بررسی منابع و داده‌ها با دو نظر متفاوت در خصوص مرگ تختی مواجه هستیم: الف- طرفداران خودکشی که طیف بیشتری از آشنایان و دوستان او را تشکیل می‌دهد ب- طرفداران قتل که برخی از نزدیکان و جبهه ملی بر این عقیده‌اند. عقیده‌ی نگارنده و تمامی شواهد و سخنان اطرافیان و آشنایان تختی، خودکشی وی را اثبات می‌نماید. وی در سال‌های پایانی عمر به دلیل گرایش‌های سیاسی به حزب ملی و طرفداری از مصدق تحت نظر ساواک قرار داشت. از سویی برخی از دوستان تختی به دلیل مشاغل دولتی و منسوب بودن به دربار رابطه خود را با وی قطع کردند.

استمرار و دیرپایی استبداد و دیکتاتوری حکومت پهلوی مردم را از اتکا و اعتماد بر خویشان بازداشته و فرصت لازم برای تجربه تصمیم‌گیری و حاکمیت ملی و بروز ابتکارات و خلاقیت‌های فردی و اجتماعی را از آنان گرفت. مطلبی که در میان غالب ورزشکاران و بزرگان ایرانی در آن دوران مشهود بود. این اشخاص در سمت‌های نظامی و یا نمایندگی مجلس و همچنین احراز پست‌های حکومتی، ناگزیر به همراهی با حکومت بودند. بسیاری از افراد جامعه به این نتیجه رسیده بودند که آسان‌ترین راه محافظت از خود و کسب ایمنی، نه در تقویت سرمایه‌های وجودی و به‌کارگیری استعدادها و توانایی‌های فکری و یدی، بلکه در نزدیک شدن به مراکز قدرت از طریق واسطه تراشی، رشوه دادن، نذرونیاز، تملق، اطاعت و تظاهر می‌باشد. باید افزود بسیاری از اطرافیان تختی و دوستانش پس از گرایش وی به جبهه ملی و همکاری با ایشان و همچنین پایان دوره‌ی قهرمانی تختی، وی را تنها گذاشتند. این سخن را اغلب نزدیکان و دوستانش بیان می‌کنند که تختی حتی تا چند ماه قبل از فوتش به‌جز چند نفر از نزدیکان باکسی رفت‌وآمدی نداشته است. می‌دانیم که بسیاری از هم‌دوره‌ای‌های وی ناراحت از فعالیت‌های سیاسی تختی گاه‌وبیگاه وی را ملامت می‌کردند.

پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک در خصوص مرگ تختی چنین می‌گوید: «مثلاً مرگ تختی که می‌گویند او را کشته‌اند، تختی فردی بود که گرفتاری داشت و گرفتاری جنسی و ناتوانی جنسی و گرفتاری خانوادگی پیدا کرده بود و رفته بود سه روز در هتل آتلانتیک مانده بود و ظرف این سه روز رفته بود محضر و کاظم حسینی از رهبران جبهه‌ی ملی را برای قیومیت پسرش تعیین کرده بود. کسی که سه روز در هتل مانده و برای بچه‌اش هم قیم تعیین می‌کند یعنی چه؟ یعنی قصد دارد که خود را بکشد دیگر و خودش را کشت. بعد این‌ها می‌گفتند نخیر او را کشتند» (قانعی فرد، 1390: 243). عقیده ثابتی در خصوص مرگ تختی، نظر اکثریت افراد منتسب به حکومت بود؛ اما محمدعلی فردین نایب قهرمان جهان و بازیگر مشهور سینمای پیش از انقلاب، در خصوص علت خودکشی تختی و در تائید پژوهش حاضر می‌گوید: «تختی مدتی به مظفر بقایی و حسین مکی نزدیک شد... بعد به تدریج کشیده شد به سوی مصدق و جبهه‌ی ملی. آدم گمنامی نبود که مخفیانه کارش را انجام دهد و کسی نفهمد و کارگزاران رژیم هم فهمیده بودند و می‌دانستند مصدقی هست... تختی مقداری ناراحتی خانوادگی داشت و بعضی معاشرت‌ها را در محیط خانواده‌اش نمی‌پسندید... چیزهایی بود که در خون و گل او نبود و حدود 30 سال داشت و دوره پهلوانی‌اش تمام شده بود و خیلی وقت بود که تصمیم داشت خودکشی کند... موقعی که رفتم و دیدم خودکشی کرده... در دفترچه‌ای نوشته بود که مرگ من به هیچ‌کس ارتباطی ندارد... درست است که تختی با دست خودش، خودش را کشت؛ اما یک مقدار حکومت و یک مقدار اطرافیان... او را کشتند... آگاهی سیاسی زیادی نداشت، اما دوست داشت غیرمستقیم در سیاست دخالت کند... به او اعتراض می‌کردم که به بقایی و مصدق چه کار دارد؟ سوارش می‌شوند و کمرش را می‌شکنند... از جوانب مختلفی زیر فشار بود و ناراحتی‌های جاری زندگی را هم داشت که مخصوص به خودش بود» (بهارلو، 1379: 54-55).

مداخله‌ی گسترده آمریکا در ایران نه تنها به نفوذ گسترده این کشور در امور سیاسی و اقتصادی ایران منجر شد، بلکه به گسترش نفوذ اجتماعی و فرهنگی غرب در این کشور نیز انجامید. این نفوذ به‌ویژه در میان تحصیل‌کردگان شهری ایران که موضع غرب‌گرای شاه را مطلوب و سودمند تلقی می‌کردند به تحکیم ساختار کلی وابستگی ایران به ایالات متحده و آسیب‌پذیری در مقابل این کشور منجر شد (مخبر، 1371: 195). این

معضل در میان خانواده و زندگی تختی، مسبب بیشتر اختلافات وی و همسرش گردید. سطح فرهنگی و اجتماعی خانواده‌ی پدری تختی با خانواده همسرش و میزان سواد و مذهبی بودن وی که در تعارض با همسرش بود، غالب اختلافات وی با همسرش را در برمی‌گرفت. این تعارضات اغلب در میان ایرانیان تحصیل کرده و غرب‌گرا و طبقه‌ی مذهبی و سنتی جامعه ایرانی در دوران پهلوی دیده می‌شد. چنانکه فرزند آیت‌الله طالقانی در مصاحبه با ماهنامه نسیم بیداری به نارضایتی آقای طالقانی از ازدواج تختی با همسرش به دلیل همین تعارضات یاد می‌کند (نسیم بیداری، 1394: شماره 66).

فضای خفقان کشور در سال‌های دهه‌ی چهل خورشیدی و اختناق ایران از این کلام شاه به اورپانا فالاجی پیداست که در پاسخ سؤال وی در خصوص استبداد و اختناق در ایران می‌گوید: «باور کنید وقتی سه‌چهارم ملتی خواندن و نوشتن نمی‌دانند، تنها راه انجام اصلاحات، شدیدترین دیکتاتوری‌هاست. در غیر این صورت به‌جایی نمی‌رسیدیم. اگر خشن نبودم نمی‌توانستم اصلاحات ارضی را به انجام برسانم و تمام برنامه‌های اصلاحی‌ام شکست می‌خورد» (فالاجی، 1357: 16/2). همه مسائل و نیز مرجع اصلی پاسخگویی افراد و نهادها به شخص شاه مرتبط می‌شد. به‌عنوان مثال ماهیت سیستم سیاسی ایجاب می‌کرد که کلیه تصمیم‌های مهم کابینه به شاه نسبت داده شود و درواقع تقریباً همه دستورها و رویه‌های حکومتی از جانب شخص شاه صادر می‌شد. افزون بر آن، شاه بخش وسیعی از اختیارات دولت و حقوق آن را به خودش اختصاص داده بود (دلدم، 1372: 381). این اختناق و سیستم دیکتاتوری، نارضایتی طبقات مختلف جامعه را برانگیخته بود. جامعه ورزشی کشور به دلیل دولتی بودن ورزش و رسوخ سیاست و اختناق در آن نمی‌توانست از این نارضایتی برکنار باشد. برای نمونه برادر شاه، غلامرضا پهلوی به‌عنوان رئیس کمیته ملی المپیک و شخص اول ورزش کشور حتی صدای موافقین رژیم از جمله شعبان جعفری را درآورده بود (سرشار، 1380: 317-318). بر اثر همین سیاست‌ها در مسابقات المپیک 1964 توکیو، پرچم‌داری کاروان ورزشی ایران که تا آن زمان بر عهده تختی بود از وی گرفته شد و یا نظافت‌چی سالن هفت‌تیر تهران از راه ندادن تختی به سالن تمرین کشتی‌گیران یاد می‌کند که به دلیل باز کردن درب سالن به روی تختی از سوی مربی تیم ملی عباس زندی، سیلی خورد. زندی کسی است که در دوره قهرمانی از بهترین دوستان تختی در تیم ملی بود. آیا این نوع برخورد با

تختی در اثر فشار حکومت به اطرافیانش بود؟ و یا در راستای همکاری با اقدامات حکومت این برخوردها صورت می‌گرفت؟ در دوره محمدرضا شاه نخبگان نیز مانند گذشته از امنیت لازم برخوردار نبودند. چون موقعیت سیاسی آن‌ها به اراده شاه وابسته بود و دارندگان مشاغل مهم دولتی از ثبات، آرامش و امنیت لازم بهره‌مند نبودند و برای کنار گذاشتن نخبگان اصلاح‌طلب از روش‌هایی مانند سیاست تفرقه بیانداز حکومت کن و یا تساهل و تشویق آن به فساد، سرکوب، تبعید و حبس استفاده می‌کردند (شهرام نیا و اسکندری، ، 1389: 85). زندی سرهنگ ارتش و دوست تختی نمی‌توانست از این عوامل برکنار بوده باشد. هما سرشار در گفتگویی با شعبان جعفری در خصوص مرگ تختی و فشار بر وی از سوی اطرافیان و حکومت شاه می‌گوید: «امکان دارد که از مجموعه همه این مشکلات (شخصی و سیاسی) عرصه بر او تنگ شده باشد و خودش را کشته باشد؟». جعفری در جواب وی با اشاره به در تنگنا قرار گرفتن تختی می‌گوید: «بله... خانوم آخر سری عرصه به خود منم تنگ شده بود» (سرشار، 1380: 184).

عبدالله موحد قهرمان جهان و المپیک می‌گوید: «من فکر نمی‌کردم خودکشی کند. چون اصلاً این‌گونه انسانی نبود. هرچند در سال‌های آخر زندگی خود کمتر در مجامع دیده می‌شد و بیشتر در خودش بود. زمانی که به من خبر دادند خودکشی کرده است در حال درس دادن بودم و اصلاً باور نمی‌کردم و برای همین با یکی از دوستانم تماس گرفتم که او خبر مرگش را تأیید کرد. من خودم را همان زمان به پزشکی قانونی رساندم و دیدم که جنازه خود این پهلوان است. برعکس شایعاتی که آن زمان پیچید، هیچ آثار ضرب و شتم و کوفتگی در بدن او وجود نداشت و بدنش بسیار پاکیزه بود» (روزنامه شرق، 1394: شماره 2489).

جامعه ایرانی بنا به ذات خویش که با پایان قهرمانی یک ورزشکار او را فراموش می‌کند، تختی را هم از یاد برد. اگرچه حضور نیم‌بند او در اجتماعات، تشویق مردم را در پی داشت. مسمومیت تختی در اثر خوردن دارو توسط پزشکی قانونی تهران تأیید گردید و حتی جسد او را مورد آزمایش قرار دادند. در پایان باید افزود خونابه پشت سر تختی به دلیل افتادن پیکرش از دست مأمور پزشکی قانونی بوده و سوراخ پشت سرش نیز به همین دلیل می‌باشد. شهادت دوستان و آشنایان تختی در زمان دیدن جسد در هتل، انتقال آن به پزشکی قانونی و گواهی پزشکی قانونی در این خصوص، معمای ضرب و جرح

را منتفی می‌سازد و بی‌شک اگر قتلی هم صورت می‌گرفت، نمی‌توانست به دور از چشم خدمه هتل و کارکنان آن بوده باشد. علاوه بر این موارد وصیت‌نامه غلامرضا تختی و ثبت در دفتر اسناد 202 تهران به نام مهندس کاظم حسینی، هم‌چنین آخرین وصیت‌نامه تختی معمای قتل وی را حل می‌نماید؛ اما بی‌شک اقدامات حکومت شاه را می‌توان از مؤثرترین عوامل مرگ وی دانست.

### نتیجه‌گیری

سلسله پهلوی و اقدامات استبدادی آن بسیاری از بزرگان جامعه‌ی ایرانی را به‌تدریج و با روش‌های مختلف از میان برد. این سیاست‌های سرکوبگرانه بر روی افراد نخبه‌ی ایرانی اثرات فراوانی برجای گذاشت. تبعید، زندان، قتل و سرانجام همراهی با حکومت راه‌حل پیش روی ایشان بود؛ اما عده‌ای خودکشی را برگزیدند و آن را تنها راه خویش یافتند. سیاست‌های اقتصادی، امنیتی، سانسور، اختناق و سرکوب دوره رضاشاه در دوره‌ی محمدرضاشاه باقوت ادامه یافت. فضای نسبتاً آزاد پس از شهریور بیست با قدرت‌یابی تدریجی محمدرضاشاه از میان رفت و جامعه‌ی نخبه‌کشور را ناامید از اصلاحات و آزادی ساخت. تضاد قشر سنتی جامعه ایران و تحصیل‌کردگان غرب‌گرا یکی از نتایج سیاست‌های حکومت پهلوی اول و دوم بود. سیاستی که عامل تنش در برخی از خانواده‌های ایرانی شد. این برنامه‌های حکومت پهلوی که از دوره رضاشاه آغاز گردید و در دوره‌ی فرزندش ادامه یافت، باعث مهار طبقه‌ی نخبه‌ی کشور گردید. اگر استبداد و دیکتاتوری را درخت نامبارکی بنامیم، تبعید، سانسور، سرکوب و اختناق شاخه‌های آن را تشکیل خواهند داد که سرانجام میوه تلخ خودکشی یکی از ثمره‌های آن درخت می‌باشد.

## منابع

- آبراهامیان، پرواند (1388)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ پانزدهم، تهران، نشر نی.
- آراین پور، یحیی (1380)، زندگی و آثار هدایت، تهران، انتشارات زوار.
- اوسطی، علی‌رضا (1382)، ایران در سه قرن گذشته، ج 2، تهران، انتشارات پا کتاب.
- بامداد، مهدی (1362)، شرح رجال ایران، ج 4، تهران، نشر گلشن.
- بهار، آنیتا (1382)، زندگی صادق هدایت، تهران، ناشر شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.
- بهار، محمدتقی (1357)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج 1 و 2، تهران، ناشر امیرکبیر.
- بهارلو، عباس (1379)، سینمای فردین به روایت محمدعلی فردین، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- بهارلو، محمد (1382)، نامه‌های صادق هدایت، تهران، انتشارات نگاه.
- تاجیک، محمدرضا (1382)، تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- جامی (1381)، گذشته چراغ راه آینده، چاپ هفتم، تهران، انتشارات نوبهار.
- جلالی، بیژن (1379)، زمزمه‌هایی برای ابدیت، تهران، انتشارات کتاب نادر.
- خلعت بری، امیر عبدالصمد (1362)، یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی، تهران، چاپ محمود تفضلی.
- خواجه‌نوری، ابراهیم (1345)، بازیگران عصر طلایی، تهران، نشر شرکت سهامی کتاب.
- دلد، اسکندر (1372)، زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا، تهران، نشر گلفام.
- روزنامه شرق، شماره 2489، 1394.
- ستوده، هدایت اله (1348)، آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران، انتشارات آوای نور.
- سرشار، هما (1380)، خاطرات شعبان جعفری، چاپ یکم، تهران، انتشارات ایران یکتا.
- سریع‌القلم، محمود (1386)، فرهنگ سیاسی ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شمیم، علی‌اصغر (1393)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات مدبر.
- صبحی، نازخند، عبدوی نژاد، شاهین (1387)، نباید بمیری - بررسی علل و انگیزه خودکشی در ایران و جهان، چاپ اول، زنجان، انتشارات نیکان کتاب.

- صدر، محسن (1364)، خاطرات صدر الاشراف، تهران، ناشر وحید.
- صفایی، ابراهیم (1385)، رهبران مشروطه، ج 1، تهران، انتشارات جاویدان.
- عاقلی، باقر (1369)، داور و عدلیه، تهران، ناشر علمی.
- عامری، هوشنگ (1393)، رضاشاه و تحولات ایران معاصر، سوئد، انتشارات فردوسی.
- عباسی، مهدی (1374)، تاریخ کشتی ایران، ج 1، تهران، چاپ هدی.
- عین‌السلطنه (1377)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج 5، تهران، چاپ اساطیر.
- فالاجی، اوریانا (1357)، مصاحبه با تاریخ‌سازان، ترجمه پیروز ملکی، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- فردوست، حسین (1371)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- فرزانه، م.ف (1372)، آشنایی با صادق هدایت، تهران، انتشارات مرکز.
- فوران، جان (1390)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات رسا.
- فیروز، فیروز (1369)، مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار میرزا فیروز نصرت الدوله، جلد دوم، تهران، نشر تاریخ ایران.
- قاضی، نعمت اله (1372)، علل سقوط رضاشاه، تهران، انتشارات آثار.
- قانعی فرد، عرفان (1390)، در دامگه حادثه، لس‌آنجلس، ناشر شرکت کتاب.
- کاتوزیان، محمدعلی (1391)، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، چاپ ششم، تهران، نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (1372)، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، انتشارات نشر طرح نو.
- کسروی، احمد (1323)، ده سال در عدلیه، تهران، چاپ پیمان.
- گلشائیان، عباس قلی (1383)، علی‌اکبر داور در یادداشت‌های گلشائیان، مجله حافظ، شماره یکم.
- ماهنامه الکترونیکی دوران، لحظه‌به‌لحظه با خودکشی وزیر مالیه رضاخان، شماره 100، اسفندماه 1392.
- ماهنامه نسیم بیداری، شماره 66، سال هفتم، 20 بهمن 1394.
- مخبر، عباس (1371)، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو.
- مدنی، سید جلال (1387)، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج 1، چاپ 15، قم، نشر دفتر انتشارات اسلامی.



- معتضد، خسرو (1366)، پلیس سیاسی عصر بیست‌ساله، چاپ اول، تهران، انتشارات جان زاده.
- ملایی توانی، علیرضا (1381)، مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاخان، چاپ اول، تهران، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مورن، پی‌یر (1366)، خودکشی - پیدایش - علل - درمان، ترجمه مازیار سه‌نند، تهران، انتشارات رسام.
- نجفی، موسی، فقیه حقانی، موسی (1392)، تاریخ تحولات سیاسی ایران، چاپ هشتم، تهران، ناشر مرکز چاپ و نشر شهر.
- هالچین و همکاران (1387)، آسیب‌شناسی روانی، ترجمه سید مهدی یحیی، ج 2، تهران، انتشارات روان.
- هدایت، صادق (1353)، بوف کور، تهران، ناشر امیرکبیر.
- هدایت، مخیرالسلطنه (1383)، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار.
- یوسفی‌نیا، علی‌اصغر (1371)، تاریخ تنکابن، تهران، نشر قطره.

#### مقالات

- ازغندی، علیرضا (1374)، بازیگران رسمی قدرت سیاسی ایران عصر پهلوی، فصلنامه خاورمیانه، شماره 4، صص 959-995.
- بشریه، حسین، کرم‌پور، روزا (1383)، بررسی چرخش نخبگان در ایران دوره قاجار، مجله نامه پژوهش، شماره 10، صص 45-86.
- شهرام‌نیا، سید امیر مسعود، اسکندری، مجید (1389)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمد سازی روند توسعه ایران عصر پهلوی، فصلنامه گنجینه اسناد، شماره اول، صص 74-105.

